

# دورنمای چالش های هویتی برآمده از تحولات اخیر خاورمیانه

فرامرز میرزازاده احمدبیگلو\*<sup>۱</sup>  
علی حربی زاده<sup>۲</sup>



فصلنامه علمی پژوهشی  
سیاست جهانی،  
دوره دوم، شماره چهارم،  
زمستان ۱۳۹۲

## چکیده

تداوم بحران و ابهام در آینده خاورمیانه موضوعی است که ذهن هر محقق را به خود مشغول کرده است. این مقاله در صدد است تا شرایط موجود در خاورمیانه را از منظر چالش های هویتی مورد بررسی قرار دهد. گرچه عوامل داخلی و بین المللی زیادی در شکل گیری خیزش های اخیر مردم منطقه اثرگذار بوده اند اما ما به دنبال بررسی و تبیین عوامل اثرگذار در تداوم بحران و ابهام در آینده خاورمیانه هستیم. بنابراین با تعیین و تعریف سه هویت مشروعیت بخش، مقاومتی و برنامه دار، نقش کنشگران اصلی را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده ایم که غرب به عنوان کنشگر هویت مشروعیت بخش، سلفی های جهادی به عنوان کنشگران هویت برنامه دار، علیه محور مقاومت به عنوان کنشگر هویت مقاومت ائتلاف کرده و این محور را به چالش کشیده اند. راه برون رفت از این چالش برای محور مقاومت نیز در خروج از سنگر مقاومت و تبدیل شدن به هویت برنامه دار است.

**واژه های کلیدی:** محور مقاومت، سلفی های جهادی، هویت مشروعیت بخش، هویت مقاومت، هویت برنامه دار.

<sup>۱</sup> - استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام

<sup>۲</sup> - دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام

\* نویسنده مسؤول، ایمیل: F.mirzade@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۲۵

فصلنامه سیاست جهانی، دوره دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۲، صص ۲۱۰-۱۹۱

## مقدمه

سرعت و پیچیدگی تحولات چند سال اخیر خاورمیانه به گونه ای بوده است که امکان تبیین چستی و چگونگی آن را غامض و مشکل می کند. پیچیدگی و گستردگی ابعاد این تحولات بیانگر این است که تحلیل و تبیین آن مستلزم نگرش و نظریه فراگیری است که تمامی ابعاد آن را در برگیرد. اما امکان تعریف و تطبیق چنین نظریه ای، به نظر، غیر ممکن می رسد. از همین روی، تلاش داریم تا از منظری خاص به تبیین و تحلیل آن پردازیم. بدیهی است که خیزش های انقلابی در برخی کشورهای خاورمیانه تنها ناشی از تحولات داخلی این کشورها نیست، نقش رسانه های ارتباط جمعی، ضعف اقتصادی، فساد سیاسی، نابرابری و دیکتاتوری حاکم بر این کشورها، همراه با اراده و خواست قدرتهای بزرگ در گسترش لیبرال دموکراسی در سراسر جهان و از جمله در خاورمیانه مولفه هایی است که در شکل گیری این خیزش ها موثر بوده اند. پیامد این مولفه ها را شاید بتوان در این دو اصل خلاصه نمود: الف) برچیدن نظام های حاکم، که آموزه های اسلام را نادیده می گرفتند. ب) کسب معیشت، آزادی و عدالت اجتماعی (Teti and Gervasio, 2012: 103).

نکته در خور تأمل این است که این مولفه ها تا شروع کشمکش ها و گاهی تا سرنگونی رژیم های حاکم اثرگذار بوده اند. اما به نظر می رسد بعد از این مراحل عواملی دیگر بر فرآیند تحولات افزوده شده اند که مسیر آن را بغرنج و مبهم کرده است. این که این عوامل چیستند؟ مبانی آنها نشأت گرفته از چه چیزهایی است؟ و سمت و سوی آنها کجاست؟ سئوالاتی است که این نوشتار در پی بررسی آنهاست. به نظر می رسد نزاعی فراگیر بین سه نوع هویت مشروعیت بخش، مقاومتی و برنامه دار، در فرآیند تحولات خاورمیانه نهفته است که غلبه هر یک از این هویت ها بر دیگری، سمت و سوی این تحولات را مشخص خواهد کرد. ما برای تعریف و تبیین این هویت ها از تقسیم بندی مانوئل کاستلز بهره خواهیم گرفت. در ادامه این هویت ها را تعریف، و سپس مصادیق آنها را در تحولات اخیر خاورمیانه مشخص می کنیم.

### هویت؛ معنایابی

کشورهای عربی منطقه خاورمیانه همواره درگیر بحران هویت بوده اند. تلازم یا نوسان بین اسلام و غرب، سنت و تجدد گرایی و ملی گرایی و اسلام گرایی از جمله عوامل بحران زدر تاریخ خاورمیانه است. ضرورت دارد برای درک چستی و مبانی نزاع ها و کشمکش های اخیر خاورمیانه به این مقوله توجه بیشتری شود.

هویت از لحاظ لغوی به وجود، هستی و ذات معنا شده است. هویت، غالباً به معنای حقیقت شی یا شخص به کار می‌رود که صفات جوهری او را در بر دارد. بیشتر روانشناسان هویت را نقطه مقابل بی هویتی یا گم کردن خویش قرار می دهند و شکل گیری و قوام هویت را در تحقق احساس، تداوم و ثبات جستجو می کنند. برخی دیگر نیز آنچه موجب شناسایی انسان شود را هویت می نامند. یعنی عاملی که باعث تمایز یک فرد از دیگری می شود. پس مقوله هویت در این تعریف در خلا ایجاد نمی گردد، بلکه حتماً باید یک خود و یک گیری وجود داشته باشد و گرنه شناسایی معنا نمی یابد. عده ای نیز از هویت، به عنوان چیستی و کیستی خود یاد می کنند (نوجه فلاح، ۱۳۸۳: ۱۲۶). هوارث معتقد است که هویت امری تاریخی و محتمل است و همین تاریخی بودن بر این امر دلالت می کند که هویت و معنا تغییرپذیر هستند (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۲۵).

مانوئل کاستلز<sup>۱</sup> در جلد دوم کتاب عصر اطلاعات، یعنی «قدرت هویت»، هم با تایید این رویداد معتقد است که هویت ها معنا را سازمان می دهند. این معنا ساز بودن هویت ها، بر ساختگی بودن آن ها دلالت می کند. معنا خاصیت ذاتی واژه ها و اشیا نیست بلکه همیشه نتیجه توافق یا عدم توافق است. پس هویت امری طبیعی، ذاتی و از پیش موجود نیست، بلکه همیشه باید ساخته شود (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۳). بنابراین هویت ها، پدیده هایی فراتاریخی و جدا از اقتصاد، مذهب، ایدئولوژی و تاریخ و جغرافیای خاص افراد نیستند، بلکه این سازه های اجتماعی با تکیه بر حافظه ی جمعی و تمامی منابع معرفتی با در نظر گرفتن ساختار عینی اجتماعی به وجود آمده و تعریف می شده و در طی زمان به طور مجدد تفسیر می شوند. وی همچنین اعتقاد دارد که هویت منبع معنا برای خود کنشگران است و به دست خود آنها از رهگذر فرآیند فردیت بخشیدن ساخته می شود (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۳). از این منظر، هویت، یعنی معنایابی در طی فرایندی است که محیط بر آن اثر می گذارد. از نظر کاستلز، هر چند ممکن است هویت ها از نهادهای مسلط ناشی شده باشند، تنها زمانی تبدیل به هویت می شوند که کنشگران اجتماعی آنها را درونی کرده باشند (Castells, 2010: 7). وی، بر این اساس، هویت را به سه گونه متفاوت تقسیم می کند که عبارتند از:

**هویت های مشروعیت بخش<sup>۲</sup>:** این نوع هویت توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می شود تا سلطه آنها را بر کنشگران اجتماعی گسترش دهد و عقلانی کند. این موضوع هسته اصلی نظریه اقتدار و سلطه است، اما با نظریه های گوناگون مربوط به ملی گرایی

<sup>1</sup> Manuel Castells

<sup>2</sup> Legitimizing Identity

نیز هم خوانی دارد. کاستلز بر مبنای نظریه های گرامشی استدلال می کند که هویت مشروعیت بخش، جامعه مدنی ایجاد می کند. یعنی مجموعه ای از سازمان ها و نهادها و همچنین مجموعه ای از کنشگران اجتماعی سازمان یافته و ساختارمند، این مجموعه هویتی را بازتولید می کند که منابع سلطه ساختاری را، البته گاهی به شیوه ای پر تعارض، عقلانی می سازد. به عبارتی می توان این نوع هویت را هویتی دانست که از سوی دولت ها به عنوان هویت مشروع به ملت القا می گردند. این نوع هویت با نظریه های گوناگون مربوط به ملی گرایی هم خوانی دارد (کاستلز، ۲۰۱۳: ۲۴) که از طریق نهادهای ملی ساخته و حمایت می شود.

**هویت های مقاومت<sup>۱</sup>:** این هویت به دست کنشگرانی ایجاد می شود که در اوضاع و احوال یا شرایطی قرار دارند که از طرف منطق سلطه - نظام حاکم - بی ارزش دانسته می شود یا داغ ننگ بر آن زده می شود. از همین روی، همان طور که کالهن در توضیح خود درباره ظهور خط مشی های هویتی مطرح ساخته است سنگرهایی برای مقاومت و بقا بر مبنای اصول متفاوت یا متضاد با اصول مورد حمایت نهادهای جامعه ساخته می شود (کاستلز، ۲۰۱۳: ۲۴). گرچه کاستلز از بنیادگرایان دینی به عنوان نمایندگان اصلی این هویت یاد می کند اما هر گروه قومی سرکوب شده در هر جامعه ای می تواند در ذیل این هویت قرار گیرد.

**هویت های برنامه دار<sup>۲</sup>:** هنگامی که کنشگران اجتماعی با استفاده از هر گونه مواد و مصالح فرهنگی قابل دسترسی، هویت جدیدی می سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف می کند و به این ترتیب در پی تغییر شکل کل ساخت اجتماعی هستند، این نوع هویت تحقق می یابد. مصداق این نوع هویت مثلاً وقتی است که فمینیسم از سنگرهای مقاومت و دفاع از هویت حقوق زنان خارج می شود تا پدرسالاری را به چالش بخواند؛ یعنی خانواده پدرسالار و کل ساختار تولید و بازتولید، جنسیت و شخصیت را که به لحاظ تاریخی جوامع بر پایه آنان استوار بوده اند (Castells, 2010: 8).

هر یک از فرآیندهای هویت سازی فوق، از نظر کاستلز، به نتیجه متفاوتی در ایجاد جامعه می انجامد. هویت مشروعیت بخش جامعه مدنی ایجاد می کند. مشروعیت بخشی با ایجاد نهادهای هویتی، حقانیتی و جامعه مدنی در هر جامعه ای شکل می گیرد (سیف زاده، ۱۶۸۱۳۸۸-۱۷۰). به عبارتی، مجموعه ای از سازمان ها و نهادها و همچنین

<sup>1</sup> Resistance Identity

<sup>2</sup> Project Identity

مجموعه ای از کنشگران اجتماعی سازمان یافته و ساختارمند، این مجموعه هویتی را بازتولید می کند که منابع سلطه ساختاری را عقلانی می سازد. نوع دوم هویت سازی، یعنی هویت مقاومت، منجر به ایجاد جماعت ها<sup>۱</sup> می شود. این هویت شکل هایی از مقاومت جمعی را در برابر ظلم و ستم ایجاد می کند که در غیر این صورت تحمل ناپذیر بودند. این هویت غالباً از بطن احساس خشم علیه تبعیض ناعادلانه سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی بر می خیزد (کاستلز، ۲۵۱۳۸۰-۲۶). از این رو، هویت مقاومت در چالش و ستیز با نظام حاکم و موجود در جامعه می باشد. اما سومین فرآیند هویت سازی، یعنی برنامه دار، به ایجاد سوژه [فاعل] می انجامد.

سوژه ها و فاعلان با اینکه به وسیله افراد ساخته می شوند اما همان افراد نیستند. سوژه ها کنشگران اجتماعی جمعی هستند که افراد به کمک آنها در تجربه های خود به معنایی همه جانبه دست می یابند. در اینجا، ساختن هویت، پروژه یا برنامه ای برای یک زندگی متفاوت است که هر چند ممکن است مبتنی بر یک هویت تحت ستم باشد، اما در جهت دگرگونی جامعه به منزله استمرار برنامه این هویت گسترش یافته است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۶). هویت مقاومت سر ستیز و ناسازگاری با نظام موجود داشته و ایدئولوژی حاکم را نمی پذیرد. این در حالی است که هویت برنامه دار، علیرغم مخالفت با ایدئولوژی نظام موجود، در زمین آن نظام بازی کرده و به تقویت مبانی هویتی خود می پردازد. از نظر کاستلز، هویت های مقاومت می توانند هم به هویت پروژه ای تبدیل شوند و هم ممکن است در طول تاریخ در نهادهای اجتماعی مسلط گردند و برای عقلانی کردن مشروعیت خود به هویت های مشروعیت بخش تبدیل شوند (Castells, 2010: 8) امروزه، از آنجایی که هویت مشروعیت بخش دچار تزلزل و چالش های متعدد است، هویت های مقاومت و برنامه دار می توانند نقش بسزایی در تحولات آتی جامعه جهانی ایفا نمایند. ما در ادامه این نوشتار، هویت های موجود در خاورمیانه را برخاسته از شرایط محیطی آنها می دانیم که توسط هویت های سه گانه درونی شده اند. با این حال، مصادیق هویت های سه گانه فوق را در منظومه ای فراملی و منطقه ای، یعنی خاورمیانه، مورد توجه قرار داده و به ترتیب غرب مفهومی را در قالب هویت مشروعیت بخش، سلفی گرایی را در قالب هویت برنامه دار، و محور مقاومت را در قالب هویت مقاومت مورد بررسی قرار می دهیم. غرب به دنبال استمرار منطق سلطه خود در چارچوب لیبرال دموکراسی است. سلفی ها، علیرغم مخالفت با غرب، فعلاً در چارچوب خواست غرب عمل می کنند و

<sup>1</sup> Community

محور مقاومت در پی رهایی از ظلم و تبعیض روا داشته شده در حق خود است. هر یک از این هویت ها، به دنبال احراز و ابراز قدرت هستند (Hollander and Einwohner, 2004:542). شرایط کنونی خاورمیانه عرصه را برای رقابت این هویت ها برای کسب قدرت مهیا کرده است. در ادامه، همگام با بررسی این رقابت، به تعریف و تبیین بیشتر این هویت ها می پردازیم.

### پیامد تحولات اخیر خاورمیانه؛ نبرد هویت ها

شاید بتوان سابقه منازعه هویت ها در خاورمیانه را تا صدر اسلام پیش برد. از منازعه بین دین اسلام و یهود گرفته تا شکاف هویتی بین سنی ها و شیعیان نشانگر بحران متوالی و مستمر هویتی در منطقه است. برداشت سنی از دین اسلام در طول تاریخ توانسته است به خاطر در دست داشتن قدرت سیاسی، برداشت شیعی از اسلام را به حاشیه رانده و به درون سنگرهای مقاومتی بکشاند (رک: گیب، ۱۳۶۷: ۱۲۶-۱۲۷؛ زین عاملی، ۱۳۷۰: ۲۱۴؛ حامد ابوزید، ۱۳۸۳: ۱۶۰). در واقع، بسط ایدئولوژی و مذهب شیعی امروزی را باید در به حاشیه رانده شدن تاریخی آن به عنوان یک اقلیت مورد ملاحظه قرار داد (Gilbert, 2013: 4). از این روی، نگرش و هویت شیعی در غالب دوره های تاریخی نقش مقاومتی ایفا کرده است که امروزه تحت عنوان محور مقاومت شناخته شده است. منظور از محور مقاومت، به بیان نصرالله، کشورهایی اند که «از ایران آغاز می شود، سپس تا سوریه و جنبش های مقاومت لبنان و فلسطین ادامه می یابد» که به «سرزمین عرب و حقوق ملت فلسطین پایبند هستند» (نصرالله، ۱۳۹۱: ۲۵). محور مقاومت به عنوان قرینه ای برای هویت مقاومت مورد نظر کاستلز در نظر گرفته شده است که ماهیت و ایدئولوژی حاکم بر جهان، و بخصوص منطقه خاورمیانه، را نپذیرفته و بخاطر تضاد با آن همواره تحت ستم قرار گرفته است.

خاورمیانه، برای حداقل دو دهه، از طریق منازعه بین نیروهای «طرفدار وضع موجود» و «مخالفان وضع موجود» در حال چالش بوده است. طرفداران وضع موجود معادل کنشگران هویت مشروعیت بخش، و مخالفان وضع موجود به معنای کنشگران هویت مقاومت، در این مقاله، لحاظ شده اند. اولی از جانب رژیم هایی در مصر و تونس، قبل از تحولات اخیر، اردن، عربستان سعودی و ... حمایت می شوند، و دومی که ما محور مقاومت می نامیم یک ائتلاف ژئوپلیتیک منطقه ای و مرکب از بازیگران دولتی (ایران، سوریه و عراق) و غیر دولتی (حزب الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی فلسطین) است. در این بین، غرب به رهبری ایالات متحده، نقشی اساسی را در حمایت از گروه اول ایفا می کند (Bar, 2012:1). بدین ترتیب، بین ایالات متحده و کشورهای طرفدار وضع موجود

منطقه ائتلافی صورت گرفته است. بعد از تحولات اخیر خاورمیانه، همسویی، هر چند مقطعی، هویت مشروعیت بخش و هویت برنامه دار بیشتر شده است. در واقع، کنشگران هویت برنامه دار، که در ادامه به معرفی آن خواهیم پرداخت، ابزار تحقق اهداف هر چند مقطعی منطق سلطه می باشد. به نظر می رسد غرب به جای مداخله مستقیم، از ظرفیت های درون منطقه ای، و بخصوص شکاف تاریخی شیعه و سنی، استفاده می کند. دلیل اصلی اتخاذ این سیاست این است که غرب دیگر توان دخالت نظامی یا مساعدت اقتصادی گسترده در منازعات منطقه را ندارد و نمی تواند به سیاست حمایت از دیکتاتورها ادامه دهد. چرا که شرایط متحول شده است. نخست این که تحولات خاورمیانه تحركات منطقه را به شدت تغییر داده است. برداشت رژیم ها از تهدیدات داخلی و خارجی، و نقش بازیگران سیاسی مختلف تغییر یافته است. دوم، هر چند ایران در دو سال اخیر تحت فشار بوده است اما آرمان های ایدئولوژیک و هژمونیک نگران کننده آن برای همسایگان و اسرائیل همچنان پابرجاست. سوم، توانایی های محلی القاعده به شیوه های نگران کننده ای ادامه دارد و چهارم، موضوع اسرائیل فلسطین همچنان به عنوان عامل اصلی بی ثباتی منطقه پابرجاست (Kahl and Lynch, 2013:41). بنابراین، غرب به این جمع بندی رسیده است که می تواند با ایجاد شکاف بین شیعه و سنی، از شرایط پیش آمده، بیشترین بهره را ببرد.

بدین ترتیب، ایالات متحده آمریکا به عنوان کنشگر اصلی منطق سلطه در تلاش است تا ضمن هدایت تحولات اخیر منطقه خاورمیانه به سمت بسط لیبرال دموکراسی، بر سلطه خود لباس مشروعیت ببوشاند. در همین راستا است که با همکاری و همراهی دولت های حامی خود در منطقه، تحولات اخیر منطقه را دستکاری می کند. محور و مقصد این مداخلات بدنام کردن محور مقاومت است. بازیگرانی همچون عربستان و قطر و حتی اسرائیل برای بدنام کردن و به حاشیه راندن محور مقاومت به طور علنی به جنگ علیه هویت شیعی برخاسته اند. به همین خاطر، به محض این که خیزش ها و انقلاب ها در منطقه شروع شد جنگ هویت ها نیز آغاز گردید. طرح بهار عربی از سوی کنشگران هویت مشروعیت بخش، و بیداری اسلامی از جانب کنشگران هویت مقاومت بیانگر منازعه ای فکری - ایدئولوژیکی است که بقیه حوزه ها و ابعاد این خیزش ها و انقلاب ها را نیز متأثر می کند. این جنگ هویت ها زمانی پیچیده شد که کشورهای اسلامی از قبیل عربستان سعودی، قطر و اردن شکاف هویتی دیرین اسلامی را دوباره زنده کرده و در چارچوب حمایت از حکومت های سکولار، اسلام غیر سیاسی و همکاری با دشمن دیرینه اسلام، یعنی اسرائیل، با هویت مشروعیت بخش همسو گردیدند. اوضاع زمانی

بیشتر پیچیده شد که در جریان ناآرامی های سوریه بین ترکیه و قطر از یک طرف و عربستان و امارات از طرف دیگر شکاف عمیقی بوجود آمد. ترکیه و قطر از اخوان المسلمین مخالف اسد و عربستان از سلفی های مسلح در سوریه حمایت کردند.

شکاف بین کشورهای حامی هویت مشروعیت بخش منطقه با فروپاشی مبارک در مصر نمایان شد. اخوان المسلمین توانسته بود در یک انتخابات دموکراتیک قدرت سیاسی را به دست گیرد. طرح کلی سیاست اخوان المسلمین اداره کشور بر اساس قانونین ملهم از شریعت اسلامی بود، به گونه ای که یک دولت اسلامی واقعی ایجاد می شد. این در حالی است که طبق طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا، هدف استراتژیک، نه ایجاد نظام اسلامی بلکه حکومت هایی مبتنی بر سیستم غربی در منطقه بود. بنابراین، مدل حکومتی اخوان المسلمین نوعی حکومت اسلامی شبیه ترکیه بود تا شاید بتواند هم حمایت آمریکا و هم حمایت عربستان را کسب کنند (Xuewen, 2012: 56). اما غافل از این که آمریکا بنا به دلیل فوق و عربستان به دلیل مخالفت با اسلام سیاسی از یک طرف، و نوع عملکرد مرسى در حمایت از گروه های مخالف اسرائیل و پشتیبانی از اخوانی های سوریه از طرف دیگر، از شرایط موجود در مصر ناراضی بودند. همین عوامل باعث شد که این دو کشور با دولت مرسى مخالفت و در سقوط آن دخالت کنند. بدین ترتیب، مراحل مقدماتی انقلاب مردمی مصر با ضد انقلاب مواجه شد. ارتش کنترل فرایند انتخابات را به دست گرفت (Saliata, 2012: 137) و با انتخاب شدن ژنرال السیسی به عنوان رئیس جمهور فرآیند تحولات مصر دگرگون شد.

کنشگران هویت مشروعیت بخش برای رسیدن به اهداف خود در مصر، همانند لیبی، در رسانه های خود روایتی غلط از انقلاب در مصر ارائه دادند تا همه خشونت ها را یکسان جلوه دهند و زمینه را برای دخالت مهیا سازند (Salt, 2012: 61). هرج و مرج، فرار زندانیان به صحرای سینا، تمرکز مبارزان فلسطینی ساکن در نوار غزه در صحرای سینا و در نهایت گسیل سلاح های لیبی به صحرای سینا بعد از فروپاشی حکومت قذافی (Sharp, 2014: 10) نشانه هایی از روایت هایی بود که رسانه های حامی کنشگران هویت مشروعیت بخش مجری سلطه بخشی آن بودند. از این منظر، بعد از تغییرات انقلابی در لیبی و مصر، و در بین سال های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ ورود شبکه های جنایی لیبی، گروه های تروریستی و قاچاق آفریقایی ها به اسرائیل، قاچاق مواد مخدر، اسلحه، سرقت مسلح و گروگان گیری جهانگردان خارجی و بمب گذاری در خطوط انتقال انرژی مصر به اسرائیل، که آمریکا نسبت بدان تعهد دارد، از دیگر ظواهر نماد سازی خشونت و بی ثباتی در منطقه بود. این در حالی است که ایالات متحده نمی خواهد مصر را به راحتی از دست



دهد چرا که مصر در طول سه دهه گذشته یک نیروی ثبات بخش بالقوه در خاورمیانه تلقی می شده است (Ibid:11-13) از طرف دیگر با تثبیت قدرت اخوانی ها در مصر احتمال داشت، به غیر از ایران، یک اسلام سیاسی دیگر امنیت و ثبات اسرائیل، و در نتیجه، ایالات متحده را به چالش بکشد. کاری که مرسی از طریق حمایت از حماس به دنبال آن بود. البته، چنین رخدادی به نفع محور مقاومت تمام می شد.

اما قبل از این و در لبنان شرایط برای تقویت هویت مقاومت مهیا شده بود. زمانی که حکومت سعد حریری در لبنان منحل شد ایالات متحده، اسرائیل و عربستان سعودی متحمل شکست شدند؛ حریری که از طرفداران آمریکا و عربستان سعودی است تلاش می کرد تا با غافلگیر کردن حزب الله لبنان به نفع آنها عمل نماید. همچنین پیروزی های حزب الله که به دنبال تاسیس جمهوری اسلامی است (موسوی و قهرمانپور، ۱۳۹۰: ۲۲) به تقویت محور مقاومت در مقابل منطق سلطه منجر شد که با شورش ها و انقلاب در بحرین تداوم پیدا کرد و خاندان حاکم در عربستان سعودی را نسبت به قدرت و نفوذ ایران شیعی در کشورهای حاشیه خلیج فارس، عراق، سوریه و لبنان کاملاً هشیار کرد (Salt, 2012: 62). بدین ترتیب، نفوذ ایران به عنوان کنشگر اصلی هویت مقاومت در جایگاهی قرار می گرفت که نه تنها محوریت و دعوی عربستان مبنی بر پرچمداری جوامع اسلامی را زیر سؤال می برد بلکه بر بی ثباتی و ناامنی رژیم اسرائیل سرعت بخشیده و استراتژی ایالات متحده را در منطقه بر هم می زد. برای مقابله با هویت مقاومت بود که طرح مداخله در سوریه توسط بندر بن سلطان و جفری فیلمن ریخته شد. بعداً ترکیه و قطر نیز در همگرایی منطقه ای عربستان و آمریکا شرکت کردند.

از نظر هویت مشروعیت بخش، بزرگترین عامل محدود کننده نفوذ و قدرت منطقه ای ایران، سقوط حکومت بشار اسد در سوریه بود. چرا که بدین وسیله، ایران تنها متحد عرب و کانال اصلی حمایت از حزب الله لبنان و حماس را از دست می داد. پس ناآرامی ها در سوریه مشکلی اساسی را برای انسجام «محور مقاومت» در منطقه که ایران مدعی رهبری آن است را بوجود می آورد (Kahl and Lynch, 2013: 45). این محور و هویت به دنبال کنار گذاشتن و حذف گفتمان هویت مشروعیت بخش، لااقل در منطقه خاورمیانه، است.

## سلفی گرایی؛ هویت برنامه دار

سلفی ها با خروج از سنگرهای مقاومتی، هویت برنامه دار خود را با اعلام مبارزه در راستای تغییر سبک زندگی و حکومت های منطقه، و بطور رسمی با اقدامات القاعده، علنی کردند. البته، قبلاً، سلفی گرایی به عنوان هویتی برنامه دار، ابتدا، در قالب اخوان المسلمین ظهور یافت که بنا به دیدگاه حمید عنایت دارای دو برنامه اصلی بود. یکی «جهانی سازی» اخوان برای همه «وطن اسلامی»، و آن دیگری «تاسیس حکومت اسلامی و آزاد در این وطن بود که به اصول اسلام عمل کند، و نظام اجتماعی آن را اخذ، و اصول محکم آن را تبلیغ کند و دعوت خردمندان آن را در میان مردم بپراکند(عنایت، ۱۳۷۲: ۱۵۴). از نظر سلفی ها تا مادامی که این حکومت اقامه نشده، همه مسلمانان در پیشگاه خداوند متعال مقصرند که در استقرار آن کوتاهی کرده اند(همان: ۱۵۴). اما اخوانی ها امروزه و با توجه به شرایط موجود از این ایده های پردامنه فاصله گرفته اند و سلفی های تندرو و جهادی به دنبال ایده ها و برنامه های بلندپروازنه هستند.

سلفی گرایی یک جریان دینی است که هویت دینی را تنها از طریق قرآن و سنت پیامبر اسلام قبول دارد. برخی از اندیشمندان عرب، از جمله محمد عبدالجباری و فهمی جدان، هر فرد اسلام گرایی را سلفی می دانند. دلیلشان نیز این است که چون اسلام گرایان متعهد به فهم متون قدیمی قرآن و سنت پیامبر هستند پس طبیعی است نتیجه بگیریم که همه گروه های اسلامی، از جمله اخوان المسلمین، گروه های جهادی، حزب التحریر، حزب عدالت و توسعه در ترکیه، حرکت النهضه در تونس، و حزب الوسط در مصر، سلفی هستند(Abdel-Latif,2010:70). این نوع برداشت از اسلام که در واکنش به عقلانی سازی تحولات اجتماعی در سراسر کشورهای اسلامی و تحت سلطه نظام حاکم جهانی در حال گسترش بود به رسوخ برداشت های غیرقابل قبول از جمله منطق و قیاس از فلسفه یونان به اسلام، تحولات اعتقادی به سمت شیعه و صوفی گرایی را رد می کنند(Ulph,2010:7). زادگاه سلفی گرایی عربستان سعودی است که از پیمان سیاسی خاندان آل سعود با عقاید و ایدئولوژی محمد بن عبدالوهاب نشأت گرفته است. بر اساس این پیمان قرار بر این شده که حکومت در دستان آل سعود باشد اما ایدئولوژی و اصول فکری وهابیت خط مشی اجرای احکام اسلامی در عربستان، و حتی در جهان اسلام، در نظر گرفته شود. از آنجایی که محور فکری وهابیت بر بازگشت به اصول و سنت پیامبر و سه نسل اول اسلام مبتنی است، امروزه از آنها تحت عنوان سلفیه یاد می شود که دارای زیرمجموعه و زیر شاخه های مختلفی است.

تقسیم بندی های متفاوتی از این جریان فکری صورت گرفته است. به عنوان مثال، عبداللطیف آن را به سه دسته زیر تقسیم می کند: سلفیه علمیه که دلگرم مطالعه متون دینی و فقه اسلامی اند. سلفیه حرکتیه که به صورت مستقیم وارد فعالیت های سیاسی نمی شوند اما فعالیت های اقتصادی و اجتماعی گسترده ای دارند و از طریق شبکه های اجتماعی منحصر به خود کارهای خیرخواهانه انجام می دهند و نهادهای آموزش دینی دایر می کنند و سلفیه اجتهادی که به اقدامات جهادی مشغول اند (Abdel-Latif, 2010:69). برخی دیگر، این گرایش عقیدتی را به سلفی های سنتی و جدید تقسیم می کنند. در کل، سلفی گرایی را می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: اصلاحی و جهادی (Obagy, 2011:16). سلفی های اصلاحی بر این باورند که باید در چارچوب نظام سیاسی مستقر عمل کرد و از طریق دموکراسی به هدف خود در اجرای قوانین شریعت و ایجاد یک دولت اسلامی دست یافت (Tomasini, 2010:34).

بخشی از سلفی های مصر و تونس جزء این نگرش اند. از نظر ما این نوع سلفی ها با محور مقاومت قرابت بیشتری دارند. این در حالی است که سلفی های جهادی مخالف شیوه غربی دموکراسی و قوانین وضع شده بشری اند چون معتقدند که قدرت برخاسته از قوانین بشری نمی توانند جای قوانین الهی را بگیرند، بنابراین کفرآمیزند (Mussalli, 2009:22). این گروه از سلفی ها بر این باورند که برای ایجاد دولت اسلامی و برای دفع حضور غربی ها از جهان اسلام باید حکومت اسلامی ایجاد و جایگزین نمونه ها و مدل های غربی آن نمود. این سلفی ها، تندروهایی هستند که به دنبال تاسیس امارت اسلامی به هر وسیله ممکن اند (اوتاوای، ۱۳۹۲: ۷۱). اما این طرح و برنامه ها با چالش های اساسی رو به روست.

همان گونه که ذکر گردید، ما در این مقاله، سلفیه جهادی را به مثابه هویت برنامه دار در نظر گرفته ایم و همان گونه که کاستلز در توضیح هویت برنامه دار اشاره می کند که این هویت، می تواند از جامعه مدنی حمایت کند، تنها به شرطی که بتواند قدرت دولتی را در دست بگیرد یا انتظار ایجاد دولت جدید وجود داشته باشد (Calabrse, 1999:177). همچنین، بیان می دارد که «هویت برنامه دار زمانی می تواند ظهور کند که بر مبنای مصالح فرهنگی در دسترس برای کنشگران اجتماعی، هویت جدیدی به وجود آید که موقعیت آنها را بازتعریف می کند و برای انجام این کار در پی دگرگون کل ساختار اجتماعی برمی آید» (Castells, 2010:xxvi). حال تحولات اخیر خاورمیانه به گونه ای پیش رفته است که این نوع نگرش اسلامی به دنبال پیاده کردن ایده های خود است چرا که مصالح فرهنگی لازم را در این منطقه به دست آورده است. شبکه گسترده القاعده

توانسته است با طرح مبارزه علیه حکومت های استعمارگر غربی و دیکتاتورهای منطقه این لازمه فرهنگی را در اثر تحولات اخیر خاورمیانه برای خود مهیا کند. شروع فعالیت های گسترده و برنامه دار القاعده، به عنوان سر سلسله سلفی های جهادی، با اقدام نظامی آمریکا علیه صدام در جنگ اول خلیج فارس بود. استقرار نظامیان آمریکا در عربستان و اقدام به حمله علیه عراق، بن لادن و سلفی ها را وارد فاز جدیدی از فعالیت های جهادی کرد. با اینکه ذات مبانی فکری سلفیه های جهادی دارای تضاد و تناقض است (فیرحی، ۱۳۹۱: ۸۱). به خاطر داشتن دو دستور کار و برنامه اساسی اعتقادی تحت عنوان هویت برنامه دار در نظر گرفته شده است. این دو برنامه که وجه ستیزگرانه و مبارزاتی دارد عبارت اند از: وجه درونی، یعنی مبارزه با بدعت های درون دینی و وجه خارجی، یعنی مبارزه با غیر مسلمانان. بدین ترتیب، مبارزه با بدعت های درون دینی و مبارزه با مشرکان دو دستورکاری است که سلفی ها در پیش روی خود می بینند. مبارزه علیه آمریکا وجه خارجی اصول و اعتقادات سلفی های جهادی است (Adamson, 2011: 25). جنگ القاعده علیه غرب با حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا شروع و با بمب گذاری ها در مادرید (۲۰۰۴) و لندن (۲۰۰۵) و حملات انتحاری علیه نظامیان آمریکایی در عراق، که در کنترل نیروهای آمریکا بود، ادامه یافت. وجه خارجی اقدامات سلفی های جهادی همچنان در افغانستان و مسیر تدارکاتی نیروهای خارجی آن در پاکستان ادامه دارد.

اما سلفی ها در شرایط کنونی خاورمیانه دستورکار درون دینی را مقدم دانسته و عمل بدان را در اولویت قرار داده اند. این چالش به اصول و اعتقادات آنها به درون جهان اسلام برمی گردد. شاید اصول ایدئولوژیک سلفی های جهادی در این زمینه را بتوان در این موارد خلاصه نمود: ۱- رجوع به عقاید و اعمال اصیل سه نسل اول اسلام ۲- مخالفت با هر بدعت ۳- درگیری فعال علیه شیعه و صوفی گری ۴- تاکید بر سه نوع توحید ربوبیه، اولوویه و اسماء و صفات (Uph, 2010: 9). آنها ضمن این که مدعی اند برداشت شان از اسلام اصیل است (Ibid: 34)، معتقدند که برداشت شیعی از اسلام بدعت و انحرافی از اسلام اصیل است بنابراین، باید با آن مقابله نمود. به همین خاطر علیه شیعیان از ابزارهای تروریستی استفاده کرده و تلاش دارند از پایداری، ثبات و گسترش آنها ممانعت به عمل آورند. بدین ترتیب، سلفی های جهادی از این منظر، خواسته یا ناخواسته، در مبارزه با محور مقاومت در صف کنشگران هویت مشروعیت بخش قرار می گیرند. لازم به ذکر است که ائتلاف و همسویی غرب و سلفی ها بدین معنی نیست که سلفی ها مبانی، اصول و آرمان غرب، یعنی لیبرال دموکراسی، را پذیرفته باشند، بلکه دارای اصول و آرمان

های کاملاً متعارضی اند که تنها به صورت تاکتیکی و در تقابل با رقیب مشترک با هم ائتلاف کرده اند.

به همین دلیل است که بین ایران، به عنوان رهبر محور مقاومت، و عربستان، به عنوان حامی اصلی سلفی های جهادی، جنگ سردی شکل گرفته است (Gilbert, 2013:4). عربستان به مقابله با قیام ها و چرخش های مرزی در کشورهای عربی همسو با متحدین سابق پرداخته و از توسعه و پیشرفت انقلاب و رسیدن آنها به اهداف خود در یمن و مصر ممانعت به عمل آورد (ماه پیشانیان، ۱۳۹۲: ۵). از طرف دیگر، نگرانی از احتمال گسترش نفوذ و اثرگذاری ایران، غرب را نیز بر آشفته است. بدین ترتیب، امروزه ایران هراسی و شیعه هراسی، آمریکا و اعراب حامی سلفی ها را در یک جبهه قرار داده است (Bose, 2007: 4). در همین راستاست که نوام چامسکی با ابراز نگرانی از قدرت و توان نظامی و اطلاعاتی حزب الله لبنان بیان می دارد «هویت سیاسی جدیدی بر پایه مفاهیم اسلامی در منطقه در حال شکل گیری است که می تواند به قدرت یابی گروه هایی بیانجامد که از حمایت ایران برخوردارند. باید چاره ای اندیشید که پیش از ختم شدن تمام راه های سیاسی شیعیان و سنی ها به تهران، نقش محوری ایران محدود گردد» (به نقل از نکویی، ۱۳۸۸: ۸۳). با توجه به مطالب فوق می توان مدعی شد که چالش های هویتی در خاورمیانه، صف بندی جدیدی را الزام کرده است که سمت و سوی آن تحدید قدرت محور مقاومت می باشد. با توجه به تلاش دو هویت مشروعیت بخش و برنامه دار برای تحدید یا حذف هویت مقاومت سعی می کنیم تا آینده محور مقاومت را در این چارچوب مورد بررسی قرار دهیم.

### آینده محور مقاومت

هنگامی که خیزش های انقلابی در خاورمیانه شروع و اغلب به نتیجه رسید تعبیر مختلفی از ماهیت آن صورت گرفت. این در حالی است که انقلابیون نه به دنبال اسلام صرف، نه ملی گرایی و نه نان بودند، بلکه سرشار از الهامی از برابری، آزادی و کرامت بودند (Al-Haj Salih, 2011:170). تاکید بر آزادی، برابری و کرامت مستلزم این است که انقلابیون علیه منطق سلطه قیام کرده باشند. اما اوضاع به گونه ای پیش رفته و می رود که مردم، و بویژه روشنفکران و اندیشمندان، به جای معرفت و شناخت به کمبودها و نواقص هایی تاکید می کنند که منطقه همواره از آنها رنج برده است (Trabouisi 2011: 14). خواست آزادی، برابری و کرامت توسط مردم منطقه، چه در وجه اسلامی و چه سکولار آن، نافی منطق سلطه و در چارچوب هویت مقاومت همسو با محور مقاومت قرار دارد. اما کنشگران منطق سلطه نمی توانند در قبال این خواسته ها ساکت بنشینند،

بنابراین در یک تباری علنی غرب و سلفی ها، مداخله در لیبی مطابق با مداخله نظامی سعودی- اماراتی علیه انقلاب مردم بحرین و در حمایت از پادشاه فرقه گرای آل خلیفه صورت گرفت (Ibid:16&20) این اقدام نشان می دهد که کنشگران هویت مشروعیت بخش امکان همکاری و همراهی مردم منطقه با محور مقاومت را قبول نمی کنند و جواز محدودیت آن را صادر می نمایند چرا که در قبال سرکوب انقلابیون شیعی سکوت کرده اند. کنشگران اصلی هویت مشروعیت بخش، یعنی اتحادیه اروپا و ایالات متحده، به طرق مختلف تلاش دارند تا منطق سلطه را همچنان در منطقه ساری و جاری سازند. محور اصلی منطق سلطه استفاده از آموزه های لیبرال دموکراسی است که به عنوان مبنای جامعه مدنی جهانی در حال فراگیر شدن است. لازم به توضیح نیست که دموکراسی از نظر منطق سلطه می تواند تعابیر و مصادیق مختلفی داشته و متناسب با منافع آنها رد یا حمایت شود از یک طرف، اتحادیه اروپا به حل بحران هویتی در منطقه کمک می کند و منابع مالی زیادی را برای ترویج فرایند صلح اختصاص می دهد چون معتقد است که منازعات، جنگ یا فروپاشی اقتصادی همگی می تواند اثر مستقیمی بر اروپا بگذارد. اتحادیه اروپا توقع دارد دموکراسی، حقوق بشر، حاکمیت قانون در این منطقه رواج یابد تا به مساعدت جامعه مدنی بیشتر توجه گردد (Dietl,2011:6 Hanelt and). آمریکا نیز ضمن حمایت از رواج و سلطه دموکراسی غربی به ابزار های دیگری نیز متوسل می شود تا از خروج این منطقه از جهان از سلطه خود جلوگیری نماید. بنابراین از یک طرف، ظهور حکومت های دموکراتیک در این منطقه را تشویق می کند و از طرف دیگر، از اقدام مستقیم نظامی خودداری و نظامیان خود این کشورها را درگیر می سازد (Kahl and Lynch,2013:53). این امر سبب می گردد تا شناخت و معرفت شکل گرفته در بین مردم منطقه درباره برابری، آزادی و کرامت سرکوب گردد و امیدی برای پیوستن به محور مقاومت وجود نداشته باشد. از طرف دیگر، سلفی های جهادی، به عنوان کنشگر هویت برنامه دار، نیز به شیوه دیگری محور مقامت را تحت فشار گذاشته اند. اگر چه تحولات اخیر خاورمیانه در مراحل اولیه داشت به تقویت محور مقاومت کمک می کرد اما سلفی ها و طرفداران وضع موجود دست به دست هم دادند تا از این فرایند جلوگیری به عمل آورند. در مرحله آغازین این تحولات، اسلام گرایان مصری و لیبیایی در صحرای سینا متمرکز شده و همگام با محور مقاومت علیه رژیم صهیونیستی دست به کار شده بودند. اما در این شرایط حساس تاریخی سلفی ها و غربی ها دست به دست هم دادند تا محور مقاومت را در تنگنا قرار دهند. حمایت های مالی - تسلیحاتی عربستان و سیاسی آمریکا از سلفی های مخالف دولت اسد در سوریه و دخالت مستقیم عربستان در سرکوب شورش

های انقلابی مردم بحرین در همین راستا قرار دارد. همان گونه که اشاره شد، در این مقطع زمانی اولویت سلفی ها از مبارزه بیرونی به مبارزه درونی تغییر جهت داده است. به گونه ای که سلفی های جهادی در غزه مبارزه با صهیونیسم را هم وزن مبارزه با شیعه دانسته و معتقدند که حماس به عنوان یکی از اعضای محور مقاومت از ایده های اسلامی فاصله گرفته و بر اساس میهن پرستی عمل می کند و نه بر اساس آموزه های اسلامی. چنین دیدگاهی را در بین سلفی های لبنان و سوریه نیز شاهدیم (Reene and Sanford, 2010: 14).

لازم به ذکر است که رابطه سلفی های لبنان با محور مقاومت تا یک دهه اخیر مساعد بود اما پس از ترور رفیق حریری، شکست سیاسی سعد حریری، پیروزی حزب الله لبنان در برابر تجاوزات اسرائیل و در نهایت شروع خیزش مردمی کشورهای منطقه، بخصوص در سوریه، این رابطه به تقابل کشیده شد. سلفی های لبنان تحت تاثیر عربستان سعودی در مخالفت با حکومت بشار اسد و حزب الله در دفاع از آن وارد کارزار شدند. سلفی های جهادی درصدد هستند با به چالش کشیدن موقعیت سیاسی حزب الله در لبنان بین شیعیان و سنی ها تعادل ایجاد نمایند. این در حالی است که سلفی های جهادی سوریه، از قبیل جبهه النصره، داعش، الاحرار شام و ... در پی ناکامی ارتش آزاد ملی در برابر حکومت و با حمایت قدرت های منطقه ای و فرمانتقه ای بوجود آمده اند. این ها معتقدند که «غیر سنی ها یا باید کشور را ترک کنند یا بمانند، و اگر ماندند سه گزینه بیشتر پیش روی ندارند؛ یا باید مسلمان سنی شوند، یا جزیه بپردازند یا کشته شوند» (Tashjian, 2012: 22). سلفی های سوریه به دنبال تحقق طرح ایجاد دولت اسلامی در سوریه هستند و جنگ در سوریه را نبرد فرقه ای سنی در برابر علوی ها می دانند. این گروه ها برای رسیدن به اهداف خود دست به هر اقدام خشونت باری می زنند. ماهیت عمل، ایدئولوژی و برنامه های بلند مدت سلفی های جهادی به گونه ای است که حتی کنشگران هویت مشروعیت بخش نیز نسبت به آینده سیاسی آنها تردید داشته اند. به عنوان مثال سران اسرائیل، علیرغم قرار گرفتن در اردوگاه کنشگران هویت مشروعیت بخش، از قدرت یابی سلفی های جهادی بیمناک هستند (Bar, 2012: 2). برخی از مسئولان و روشنفکران اهل سنت نیز نسبت به اقدامات و برنامه های سلفی ها ابراز یاس و تردید کرده اند؛ راشد الغنوشی به عنوان رئیس حرکت النهضه تونس بیان می دارد که «اگر سلفی ها بر تونس مسلط شوند هیچ چیزی تضمین نخواهد داشت» (Roy, 2012: 46). با این حال، آمریکا توانسته است از ظرفیت وجه درونی اصول جهادی ها و خشونت آنها استفاده کرده، آنها را در تقابل با محور مقاومت قرار داده است و تلاش دارد تا حلقه

واسط محور مقاومت را از طریق آنها از هم بگسلد. با این اوصاف، علیرغم امیدواری اولیه در تقویت هویت و محور مقاومت در سایه تحولات اخیر منطقه، هویت مشروعیت بخش با استفاده از ظرفیت های موجود در سلفی های جهادی محور مقاومت را به شدت با چالش مواجه کرده است. ایالات متحده به جای به قدرت رساندن حاکمان سیاسی، نهادها و فرایندهای سیاسی را هدف قرار داده است تا بدین ترتیب، با اتکا به منطق سلطه مانع آگاهی کامل مردم منطقه و در نتیجه به قدرت رسیدن جنبش های مردمی باشد. طبیعی است که محور مقاومت در این شرایط دچار مشکلات و مسائل پیچیده ای شده است و این تحولات باعث شده تا بهانه ها برای قطع رابطه بین دولت ها و گروه های محور مقاومت فراهم گردد. همین خیزش و انقلاب مردم علیه حاکمان سیاسی مستمسکی برای طرح های غربی ها و سلفی ها به منظور ساقط کردن حکومت اسد و سرریز شدن آنها به عراق، و قطع این حلقه های مقاومتی در منطقه شده است. سرایت بمبگذاری ها و انفجارهای تروریستی متعدد به لبنان و عراق خود گواه تلاش این کنشگران برای تحدید توان و ظرفیت محور مقاومت می باشد. در مجموع، غرب در اثر این تحولات توانسته است درگیری ها و اختلاف میان سلفی های جهادی و اسلام انقلابی ایران را از رویارویی با آمریکا به سمت جبهه بندی داخلی و رویارویی با یکدیگر براند و پتانسل های موجود در نگرش های سیاسی آنها را به بعد نظامی و درگیری های خشونت محور سوق دهد (مطهرنیا، ۱۳۹۲: ۱۱). هدف استراتژیک آمریکا از این اقدام به جا گذاشتن سرزمین سوخته در سوریه و قطع نخاع مقاومت در برابر رژیم صیونیستی است. بدین ترتیب، کنشگر اصلی هویت مشروعیت بخش یعنی آمریکا توانسته است برای رسیدن به استراتژی های منطقه ای خود در راستای حفظ منطق سلطه بین کنشگران هویت اسلامی شکاف و تقابل بوجود آورده، و در نهایت محور مقاومت را تحت فشار قرار دهد. همه این ها حکایت از این دارد که محور مقاومت در پرتو تحولات منطقه هم از جانب سلفی های جهادی، به عنوان کنشگر هویت برنامه دار، و هم از طرف قدرت های بزرگ از جمله آمریکا، به عنوان کنشگر هویت مشروعیت بخش دچار چالش شده است و برای رفع این چالش بایستی با هر دو کنشگر تقابل و مجاهدت داشته باشد.

### نتیجه گیری

شاید بتوان مدعی شد که مصداق عینی و فعلی هویت برنامه دار داعشی ها هستند که توانسته اند در قالب بازی با شرایط هویت مشروعیت بخش، برنامه ایجاد خلافت اسلامی را اعلام و در پی عملیاتی نمودن آن باشند. حمایت، حتی سکوت، غرب در برابر اقدامات



سلفی ها در کل و داعشی ها بطور اخص تاکتیکی بود که این دو هویت را در مقابل هویت مقاومت همسو می کرد. چنین صف بندی های هویتی محصول تحولات آنارکونیستی بود که در منطقه ای رخ داد که از لحاظ زمانی و منطقی مهیای پذیرش آن نبود. با این حال تحولات اخیر خاورمیانه به گونه ای پیش رفته است که بین هویت های گوناگون درگیری و تضاد بوجود آید. مسلم است که طرفداران منطق سلطه از چنان ابزار و لوازم کافی برخوردار هستند که بتوانند قدرت، ثروت و اطلاعات لازم را تولید و در اختیار خود نگه داشته و به راحتی از صحنه چالش های هویتی عقب نشینی نکنند. بدین ترتیب، در شرایط فعلی امکان به حاشیه بردن هویت مشروعیت بخش برای محور مقاومت وجود ندارد. پس صرف هزینه و منابع برای این کار مقدور و منطقی نیست. اما می توان برای تقویت و تثبیت موقعیت محور مقاومت راه کارهای دیگری را در پیش گرفت. اولاً، محور مقاومت نمی تواند در دو جبهه درگیر باشد. از این رو، بهتر است در شرایط کنونی خود را درگیر هویت مشروعیت بخش نکند. در عین حالی که دشمن اصلی و درجه اول خود را رژیم صهیونیستی قلمداد می کند می تواند با بقیه کنشگران هویت مشروعیت بخش تعامل داشته باشد، کاری که دولت روحانی در پیش گرفته است.

ثانیاً، محور مقاومت می تواند از سنگرهای مقاومت خارج شده و با عملکردی عقلانی، خود را کنشگر هویت برنامه دار معرفی و سلفی های جهادی را به حاشیه براند. چنین ترفندی مستلزم بازی در چارچوب نظام موجود جهانی است. پس، در تقابل با سلفی های جهادی می توان به شیوه دیگری متوسل شد. همان گونه که کاستلز بیان می دارد فمنیست ها با خروج از سنگرهای مقاومت پدرسالاری حاکم را به چالش کشیده و به هویت برنامه دار تبدیل شده اند، محور مقاومت نیز می تواند از سنگرهای خود خارج و به هویت برنامه دار تبدیل شود. برای انجام چنین کاری ابتدا باید سمت و سوی خصومت ها را به سوی سلفی ها معطوف کند. امکان چنین کاری احتمال بالایی برای موفقیت دارد، چون اقدامات خشونت بار سلفی های جهادی شرایط را برای چنین چرخش نگرشی مهیا کرده است. بدین ترتیب، محور مقاومت می تواند هم از پشتیبانی ضمنی هویت مشروعیت بخش برخوردار شود و هم از مصالح فرهنگی بدست آمده از تحولات خاورمیانه بهره برداری نماید تا بتواند در آینده با عقلانی سازی ایده های خود مشروعیت جامعه جهانی را همراه خود سازد.

## منابع

### الف - فارسی

- ابوزید، نصر حامد (۱۳۸۳)، نقد گفتمان دینی، ترجمه حسن یوسفی اشکوری و محمد جواهر کلام، تهران: یادآوردان.
- اوتاوای، مارینا (۱۳۹۲)، «سلفی ها به دنبال انحصار قدرت هستند»، ماهنامه بیداری اسلامی، سال دوم، شماره هشتم، آبان ماه.
- زین عاملی، محمدحسین (۱۳۷۰)، شیعه در تاریخ، ترجمه محمدرضا عطائی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- سیف زاده، حسین (۱۳۸۸)، مدرنیته و نظریه های جدید علم سیاست، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات: قدرت هویت، جلد دوم، (ترجمه حسن چاوشیان)، تهران: نشر طرح نو.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، جهانی شدن، فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی.
- گیب، همیلتون (۱۳۶۷)، بررسی تاریخی اسلام، ترجمه منوچهر امیری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عنایت، حمید (۱۳۷۲)، ندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- فیرحی، داود (۱۳۹۱)، فقه و سیاست در ایران معاصر، تهران: نشر نی.
- ماه پیشانیان، مهسا (۱۳۹۲)، «رقابت ژئوپلیتیک ایران و عربستان و آینده معادلات امنیت ملی در خلیج فارس»، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، تحلیل ماه، ۸ آبان.
- مطهرنیا، مهدی (۱۳۹۲)، «پیروزی سیاسی مسکو و دمشق»، روزنامه فرهیختگان، (۱۴ آذر).
- موسوی، سید محمد و عسگر قهرمانپور (۱۳۹۰)، حزب الله لبنان؛ سیاست، قدرت و اقتدار، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نصرالله، سید حسن (۱۳۹۱)، «ایراه سوریه، لبنان و فلسطین (محور مقاومت): آماج تهاجم جهانی»، نسیم قدس، شماره ۲۴-۲۵، تیر و مرداد.
- نکویی، سید احمد (۱۳۸۸)، «تاثیر برجسته شدن هویت شیعیان در جایگاه ایران در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات منطقه ای: جهان اسلام، سال دهم، شماره ۳۷.
- نوچه فلاح، رستم (۱۳۸۳)، «هویت: واقعیتی ثابت یا سیال»، در کتاب: مبانی نظری هویت و بحران هویت، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

## ب - انگلیسی

- Abdel-Latif, Omayma (2010), "Trends in Salafism:", Available.http://bv.6044464,d.ewo-trends-in-salafism.pdf (12 May 2010).
- Adamson, John C.(2011), **Global Jihad: Al-Qaeda and It's Implication for the Global System**, An Under Graduate Honors Thesis Presented to the Department of International Studies, June,
- Al-Haj Salih, Yassin(2011), "**A Tense Syria in a Changing Arab World**", in: [Ed by Layla Al-Zubaidi], Perspectives: Political Analysis and Commentary from the Middle East (People's Power: The Arab World in Revolt),Heirich Boll Stiftung, 2 May.
- Bar, Shmuel (2012), "The Middle East in Revolution: The Arab Awakening", **Herzelyia Conference**, March 22.
- Bose, Srinjoy (2007), "Shia and Iranian Ascendance: Sunni and American Perception," IPCS Research Paper, August.
- Calabrese, Andrew (1999), "The Information Age According to Manuel Castells", **Journal of Communication**, Summer.
- Castells, Manuel (2010), **The Information Age: Economy, Society, and Culture**, Volume II, The Power of Identity, (second edition), Willy – Blackwell.
- Gilbert, K (2013), "The Rise of Shi'ite Militias and the Post Arab Spring Sectarian Threat," **Institute for Counter-terrorism**, October.
- Hanelt, Christian P. and Elizabeth Dietl(2011), "Europe and the Arabellion in 2012, **Spotlight Europe**, 05/ 05/ 2011.
- Hollander, Jocelyn I. and Rachel I. Einwohner (2004), "Conceptualizing Resistance," **Sociological Forum**, Vol. 19, No. 4, December.
- Kahl, Colin H. and Marc Lynch(2013), "U. S. Strategy after the Arab Uprisings: Toward Progressive Engagement, **The Washington Quarterly**, Vol. 3, No. 60 (spring).
- Mussalli, Ahmad (2009), "Wahabism, Salfism and Islamism: Who Is Enemy?", **Conflicts Forum**, Beirut-London – Washington, 2 January.
- Obgy, Elizabeth (2011), "**Jihad in Syria**", Institute for the Study of War, Middle East Security Report 6. September.
- Reese, Jared and Scott Sanford (2010), "The Fortunes of Political Salafism in Gaza and Algeria", **The Elliott School of International Affairs**, The Institute for Middle East Studies, May.
- Roy, Olivier (2012), **The Foreign Policy of the Central Asian Islamic Renaissance Party**, New York, Council on Foreign Relation.
- Salaita, Steven (2012), "Corporative American media coverage of Arab revolutions: the contradictory message of modernity," **A Journal for and about Social Movements**, Vol. 4, No. 1, (May).
- Salt, Jeremy(2012), "Containing the Arab Spring", **A Journal for and about Social Movements**, Vol. 4, No. 1(may).
- Sharp, M. Jeremy (2014), "Egypt: Background and U. S. Relations", **Congressional Research Service**, January 10.



- Tashjian, Yeghia (2012), "Salafism in Lebanon and Syria; Ideology, Roots and th Future", **Strategic Outlook**, December.
- Teti, Andrew and Gennaro Gervasio (2012),"After Mubarak, before Transition: The Challenge for Egypt's Democratic Opposition", **A Journal for and about Social Movements**, Vol. 4, No. 1, (May).
- Tomasisni, Metteo(2010), "The Salafist Threat in London", The Fletcher School Online **Journal for Issues Related to Southwest Asia and Islamic Civilization**, Spring.
- Trabouisi, Fawaz(2011), "**Revolutions Bring Down Ideas As Will!**", in: [Ed by Layla Al0Zubaidi], Perspectives: Political Analysis and Commentary from the Middle East (People's Power: The Arab World in Revolt),Hienrich Boll Stiftung, 2 May.
- Ulph, Stephen (2010), Towards A Curriculum for the Teaching Jihadist Ideology, Part II, **The Jamestown Foundation**, October.
- Xuewen, Qian (2012), "The January Revolution and the Future of Egypt", **Journal of Middle east and Islamic Studies** (in Asia), Vol. 6, No. 2.



دورنمای چالش  
های هویتی برآمده  
از تحولات اخیر  
خاورمیانه